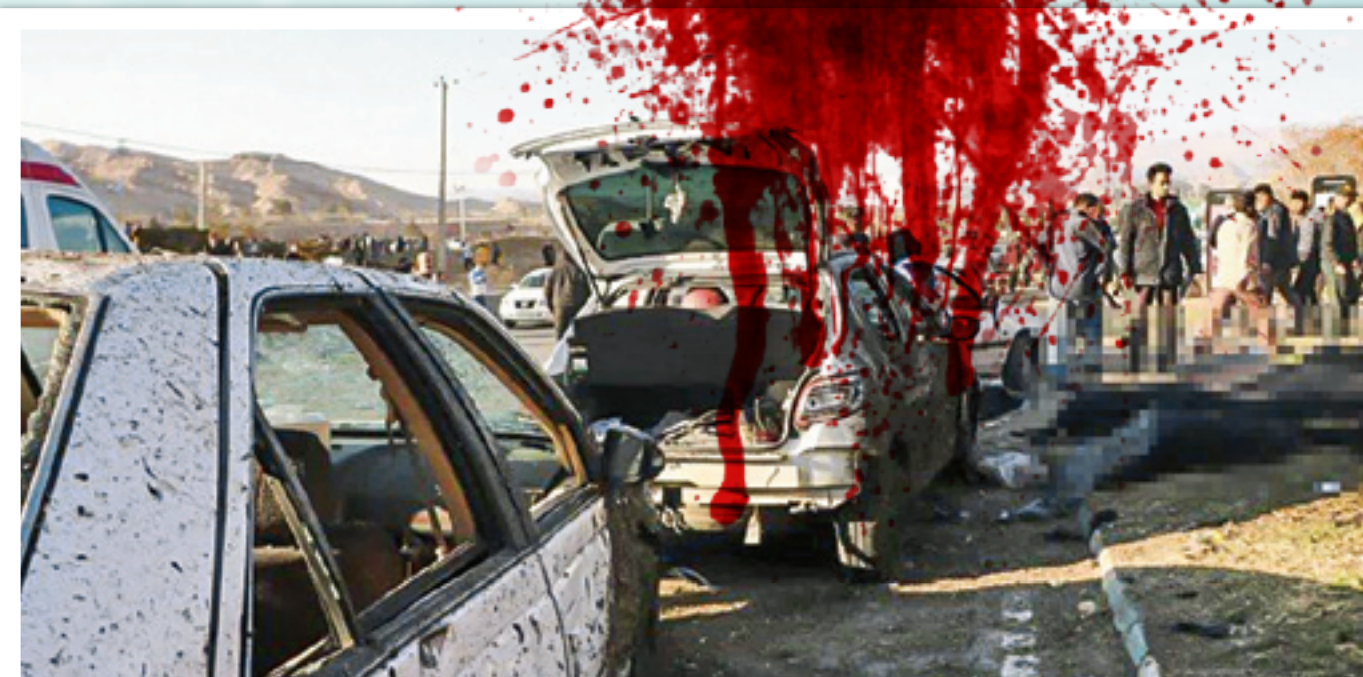




ارتباط با ما ۰۶۰۰۳۲۳۸۵۸



تصویری از حادثه تروریستی گلزار شهدای کرمان ۱۴۰۲



سیمه سلطانی‌نژاد مادر شهید ناشت‌ز در منزل شهیدش

همان‌طور که قول داده بود افتخار محله شد

گفت‌وگوی «جوان» با مادر شهید یاسین تشت‌ز

از شهدای حادثه تروریستی گلزار شهدای کرمان

■ صغری خیل فرهنگ

۱۳دی ۱۴۰۲ دو حادثه تروریستی در گلزار شهدای کرمان به وقوع پیوست که در آن حوادث، جمعی از مردم وزائران حاضر در گلزار مجروح و تعدادی هم به شهادت رسیدند. شنیدن خبر دستگیری عامل اصلی طراحی و هدایت عملیات تروریستی کرمان برای خانواده شهدای آن حادثه بسیار مسرت‌بخش بود؛ خانواده‌هایی که هرگز تسلا‌یی برای فراق عزیزانشان پیدا نخواهند کرد. سیمه سلطانی‌نژاد، مادر شهید یاسین تشت‌ز یکی از این خانواده‌هاست که در فقدان فرزند ۱۶ ساله‌اش شب و روز می‌گذراند. یاسین روز ۱۳ دی ۱۴۰۲ به مادرش گفته بود مادر! به گلزار شهدا می‌روم وامشب تو را شگفت‌زده خواهم کرد. آری! یاسین با شهادتش مادر را در روز ولادت حضرت زهرا(س)، شگفت‌زده و بهترین هدیه روز مادر را تقدیم او کرد. شهید یاسین تشت‌ز حالا افتخار روستایشان است. واگو‌به‌های صمیمانه سیمه سلطانی‌نژاد از فرزندش شنیدنی است.

■ پرچمدار هیئت امام حسین (ع)

مادر ۳۹ ساله شهید می‌گوید: «ما اصالتاً اهل بافت کرمان هستیم و در حال حاضر در یکی از روستاهای کرمان به نام شرف‌آباد زندگی می‌کنیم. من دو فرزند دارم. پسرم یاسین که به شهادت رسید و دخترم که حالا ۱۴ سال دارد. یاسین فرزند خوبی برای ما بود؛ مهربان و دوست‌داشتنی. احترام من و پدرش را بسیار داشت. رفیق خوبی برای پدرش و پشتوانه گرمی برای خواهرش بود. با وجود او همه اهل خانه‌اشان راحت بود. باید از همه اطرافیان سراغ خلق و خوی او را بگیرید. همه از خوبی‌های او تعریف می‌کنند. از مهربانی و خوش اخلاقی‌اش. هیچ کاری را بدون مشورت ما انجام نمی‌داد. خیلی مقید به خواندن نماز بود. روزه‌هایش را هم می‌گرفت. اهل هیئت و تکیه‌های مذهبی بود. در مراسم‌های اهل بیت (ع) شرکت می‌کرد. پرچمدار هیئت محرم و زنجیرزن دسته‌های عزاداری سالار شهیدان بود. یک ماه قبل از محرم، لباس مشکی‌اش را آماده می‌کرد. ایام اربعین می‌گفت مادر ما که نمی‌توانیم به زیارت امام حسین برویم، بیا روز اربعین با هم به شاهزاده حسین برویم. این بهار چند ساله ما بود. سال ۱۴۰۲ هم این کار را کردیم. ما صبح زود پیاده به سمت شاهزاده حسین در بخش ماهان کرمان حرکت کردیم. وقتی از مدرسه می‌آمد می‌رفت پیش خواهرش با هم درس می‌خواندند و می‌گفتند و می‌خندیدند. خواهرش محرم رازهای یاسین بود. هر مرتبه می‌پریدم دخترم! برادرت به تو چه می‌گفت که می‌خندید و می‌گفت من رازدارم. من و یاسین قول داده‌ایم که رازدار همدیگر باشیم. رفیق خواهرش بود. با اینکه سن و سال زیادی نداشت اما دست به خیر بود. هر کاری می‌توانست برای اطرافیان و بستگان

تعدادی از عزیزان مادر در مراسم تشییع به شهادت رسیدند. از دحام خیلی زیاد بود. من و دخترم دست در دست هم داشتیم، اما به یکباره از دحام جمعیت زیاد شد و من او را در میان خیل جمعیت تشییع گنگ‌ان گم کردم. با یاسین و پدرش همه بیمارستان‌های کرمان را گشتیم. فکر می‌کردم میان جمعیت مانده باشد. اما خدا را شکر بچه‌های کلاتری او را پیدا کرده و به پاسگاه رسانده بودند. بعد از آن هر سال در مراسم تشییع شرکت می‌کردیم.»

■ کوچهای با نام شهید

مادر شهید می‌گوید: «یاسین علاقه زیادی به حاج قاسم داشت. حالا که فکرش را می‌کنم با خودم می‌گویم او خودش هم طالب شهادت بود. ما در روستایی زندگی می‌کنیم که خارج از بافت است. نه آب مسکن در داخل روستا را نداشتیم. یک ماه قبل از شهادت یاسین همسایه‌ها با هم همراهی کردند و تابلو‌هایی سر کوجه‌ها نصب کردیم. کوجه‌ها با عنوان موعود و ثارالله نامگذاری شد. بعد با همسایه‌ها آش‌نذری بختیم. همسایه ما همانند خواهرم برایم عزیز است. خیلی با هم صمیمی هستیم. وقت پخش آش‌نذری، یاسین به خانم همسایه گفت خاله جان چرا این کوجه‌ها را موعود و ثارالله نامگذاری کردید؟

همسایه‌مان گفت یاسین جان پس چه‌نامی باید برای کوجه‌ها می‌گذاشتیم؟! گفت خاله من یک‌روز آدم بزرگی می‌شوم. شما این محله را به نام من خواهید زد. این حرف من را به یاد داشته باشید. خاله‌اش گفت این حرف شما چه معنایی می‌دهد؟ یاسین جان! منظور شما چیست؟! یاسین گفت خاله جان من به‌شما می‌گویم که این اتفاق می‌افتد و گفته‌من به‌شما ثابت می‌شود. این محله به‌خاطر من آباد خواهد شد. ما خندیدیم و از آن گذشتیم. حالا که به حرف‌های آن روز یاسین فکر می‌کنم می‌گویم او می‌دانست که شهید می‌شود اما امیدوارم مسئولان به این خواسته پسرم توجه کنند و نام شهیدم را بر

■ شگفت‌زده می‌شوی!

مادرانه‌های خانم سلطانی‌نژاد به روایت از ۱۳ دی ماه می‌رسد. او می‌گوید: «یک هفته قبل از سال‌روز شهادت حاج قاسم همه

د

یاسین به من گفت مادر بزرگ شما به راهت ادامه بده تا من بروم دو لیوان شربت بگیرم و بیایم. گفتم باشد. او رفت و دو لیوان شربت گرفت. همانطور که پشت سر من می‌آمد صدای انفجاری وحشتناک به گوش رسید. بر گشتم و دیدم همه فضا پر از دود شده است. یاسین دو لیوان شربت در دست داشت، شو که شده بودم. با یک حال عجیبی گفتم مادر بزرگ به فدایت چیزی شده؟ گفت مادر نمی‌دانم سرم یک جوری است! همین را گفت و روی پای من افتاد. هر طور بود او را کنار خیابان کشیدیم. از بینی‌اش خون می‌آمد و سرش غرق خون بود

د

فردا صبح به بیمارستان رفتیم تا او بر گردد و به گلزار برود. آن روز، ولادت حضرت زهرا (س) بود. وقت خدا حافظی، دستم را بوسید و مرا در آغوش گرفت. گفت مادر امروز روز خوبی است. شب که به خانه برگردی، شگفت‌زده می‌شوی! من خندیدم و یاسین را کنار پدرم ماندم. تا قبل از حادثه تروریستی با هم در تماس بودیم. به هم پیام می‌دادیم. من در جریان احوالات او و مادرم که همراه هم به گلزار شهدا رفته بودند، قرار داشتیم. بعد از ظهر بود که نگاهم به زیر نویس تلویزیون افتاد. مات ماندم. زیر نویس خبر از انفجار می‌داد و همین باعث شد نگران یاسین و مادرم شوم. با شماره یاسین تماس گرفتم، امکان ارتباط وجود نداشت. لحظات سختی برایم می‌گذشت. شماره او و مادرم در دسترس نبود. از بیمارستان سمت خانه آمدم تا همراه یا خانواده دنبال یاسین و مادرم

بروم. کمی بعد یک نفر از گوشی مادرم با شماره من تماس گرفت و به من گفت خودتان را به بیمارستان سیدالشهدا برسانید، مادر تان اینجا است و مجروح شده است. پرسیدم پسرم چه؟! یاسین چه؟ گفتند شما خودتان راه بیمارستان برسانید. هر طور بود خودمان را به بیمارستان سیدالشهدا رساندیم. مادرم را دیدم که دچار موج انفجار شده بود. همان ابتدا سراغ یاسین را گرفتم. گفتم مادر یاسین کو؟ گفت یاسین رفت! گفتم کجا بودند؟ گفت کجا؟ با نگاهی تلخ گفت مادر جان یاسین شهید شد.»

■ شهادت او هدیه روز مادر بود

بعد برایم تعریف کرد که چه اتفاقی برایشان افتاده. مادر گفت من و یاسین در مسیر گلزار شهدا با هم بودیم که یاسین به من گفت مادر بزرگ شما به راهت ادامه بده تا من بروم دو لیوان شربت بگیرم و بیایم. گفتم باشد. او رفت و دو لیوان شربت گرفت. همانطور که پشت سر من می‌آمد صدای انفجاری وحشتناک به گوش رسید. بر گشتم و دیدم همه فضا پر از دود شد. یاسین دو لیوان شربت در دست داشت، شو که شده بودم، با یک حال عجیبی گفتم مادر بزرگ به فدایت چیزی شده؟ گفت مادر نمی‌دانم سرم یک طوری است! همین را گفت و روی پای من افتاد. هر طور بود او را کنار خیابان کشیدم. از بینی‌اش خون می‌آمد و سرش غرق خون بود.

همین که پرسیدم یاسین چطور؟! چشم‌هایش را بست و تمام کرد. پسرم شهید شده بود و من نمی‌دانستم باید چه کنم. تا ساعت ۱۷/۵ شب به هم بیمارستان‌هایی که فکر می‌کردم یاسین در آن است سر زدم. نهایتاً او را در بیمارستان شهید افضل‌ی پور پیدا کردم. باز هم امید داشتم که زخمی شده باشد و... اما نه! همان ابتدا به من گفتند او شهید شده است. خودم را بالای سرش رساندم. سرش به شدت آسیب دیده بود، اما همه بدنش سالم بود. یاسین به همه قول‌ها و وعده‌هایی که به من داده بود عمل کرد. او مرا با شهادتش شگفت‌زده کرد. همان‌طور که قولش را داده بود. شهادت او هدیه روز مادر من بود.»

■ خیلی دل‌نگش می‌شوم

مادر شهید در پایان به تدفین فرزند شهیدش در خیمه‌گاه امام حسین (ع) در گلزار شهدای کرمان اشاره می‌کند و می‌گوید: «مراسم باشکوهی برگزار گرفتند. او همراه دیگر شهدای حادثه تروریستی گلزار تشییع شد. پسرم در گلزار شهدای کرمان در خیمه امام حسین تدفین شد. دقیقاً در خیمه‌ای که به نام اباعبدالله (ع) است.

او خادم‌الحسین و پرچمدار هیئت بود. حالا بعد از شهادتش در خیمه‌گاه اباعبدالله (ع) آرام گرفته است. ان‌شاءالله ما را شفاعت کند و حواسش به ما باشد. من از این عاقبت بخیری‌اش خوشحالم و از شهادتی که نصیب پسرم شده مسرورم اما خیلی دل‌نگش می‌شوم. همین که او در مسیر رستی قدم برداشت و به شهادت رسید مرا تسلی می‌دهد. اما راحتی و دلگیری من از این است که دیگر ندارمش. با همه کوچکی و کم‌سن و سال بودنش مانند کوه پشتم بود. خایلم راحت بود که او را دارم. پشتوانه‌ای برای ما بود. هر کاری داشتم برایم انجام می‌داد. پدرش هم تصادف کرده و پایش شکسته است و حالا من خیلی دست تنها شده‌ام.»

■ مانده در طریق الشهداء

واگو‌به‌های مادرانه به انتها که می‌رسد، به عاملان حادثه تروریستی اشاره می‌کند: «امیدوارم قاتلان و عاملان آن حادثه تروریستی به شدت مجازات شوند و به سزای عملشان برسند. من و خانواده‌ام همواره در مسیر شهدا باقی خواهیم ماند. همه تلخی این حادثه را به جان می‌خریم، چون می‌دانیم این مسیر طریق‌الشهدا و مسیر حق و عدل است.

کرمان به وجود شهدایش و به وجود فرمانده مقاومت به خود می‌بالد و این حوادث خلی در اراده مردم کرمان و همه مردم ایران وارد نخواهند کرد و همه کنار هم خواهیم ماندن ان‌شاءالله.

	۷	۳				۱	۲	
			۷			۸		
				۱		۶		
	۹		۸					
۲	۳			۷				
	۱		۵		۴	۸		
			۸			۷		
	۶		۴		۸	۳		
	۵	۲						

۷	۵	۱	۵	۸	۵	۱	۵	۷
۸	۵	۱	۵	۱	۵	۷	۵	۸
۵	۱	۵	۷	۵	۱	۵	۸	۵
۵	۸	۱	۵	۵	۱	۵	۸	۵
۵	۷	۵	۵	۸	۵	۱	۵	۷
۵	۵	۷	۵	۱	۵	۸	۵	۷
۷	۵	۱	۵	۸	۵	۷	۵	۸
۷	۵	۱	۵	۸	۵	۷	۵	۸
۱	۵	۸	۵	۱	۵	۷	۵	۸
۵	۸	۵	۷	۵	۱	۵	۸	۵

جدول سودوکو

ارقام ۹تا۱ راطوری قرار دهید که

در هر ردیف،ستون ومرعب‌های کوچک‌سدر سه‌فقط یک‌بار به‌کارروند

جدول کلمات متقاطع

■ پاسخ جدول شماره ۷۱۶۶

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱
۲	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱
۳	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱
۴	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱
۵	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱
۶	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱
۷	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱
۸	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱
۹	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱
۱۰	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱
۱۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱
۱۲	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱
۱۳	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱
۱۴	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱
۱۵	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱	۵	۱

از راست به چپ

۱- کمپانی چندملیتی- بیماری مسری کسود کان ■۲- شهری نزدیک قزوین- پیت‌نفت- فارسی قدیم ۳- جواز و گذرنامه- از تمدن‌های باستانی- نمونک- تصدیق روسی ■۴- مساوی- پرندهای کوچک و خوش‌آواز شبیه گنجشک- بانی پروتستانتیس ■۵- شست‌وشوی با عجله و سرسری ■۶- کوسه ■۷- غذای مجری دی- روشی در تولید آثار تجسمی- فیلم ملاقلی پور ■۷- پایتخت غنا- سمت راست- نیستی ■۸- تریپکاندار- فیلسوف تجربه‌گرای انگلیسی- واحدی در طول فرنگی- رمق آخر ■۹- مجلس اعیان- پول آذربایجان- پایگاه هوایی معروف نزدیک همدان ■۱۰- آتش‌پرست- حمام ورز‌شکار- کبود و نیلی ■۱۱- تیم فوتبالی در انگلیس- بیماری دوازده درصد مردم ایران ■۱۲- گاز تبلیغاتی- لیست- حرف فقدان ■۱۲- بازیگر هالیوودی با نام جانی- هدف و مقصود- کف دست- مضاد کاخ ■۱۴- فلز سنگین- بی‌پدر- باهوش ■۱۵- گیاهی معطر و طبی از تیره نعنائیان- از دریاچه‌های مرزی امریکا و کانادا

از بالا به پایین

۱- نظام سرمایه‌داری- شهری در اوکراین ■۲- دم‌بریده- کلای خراب و بی‌مصرف- حرکتی در وزنه‌برداری ■۳- شش- گلاب‌نشده- منطقه‌ای در شمال تهران- مرغابی ■۴- حمله نظامی- ماشین حساب قدیمی- بدن از آن برای کنترل فشار خون و حجم خون استفاده می‌کند ■۵- رودست خوردن- چرک و کثافت- پرجمعیت‌ترین شهر سوئیس ■۶- غذای زندانیان- زونی در طلافروشی- بدذات و خبیث ■۷- سلاح پرتابی- مکان و آشیان- نگاه و نظر ■۸- رئیس ایل- بیابانگرد- عمل دم و بازدم- ترک استخوان ■۹- ورقه نازک فلز- تیرانداز- نام زن فرعون عصر حضرت موسی ■۱۰- تیغه ماه- خشمگین- ربط‌دهنده ■۱۱- رنج‌برده- سرکش و یاغی- از معیارهای ساده و مفید سنجش ■۱۲- باقیمانده حساب- هافیک سابق تیم ملی ایران- رودی در چین ■۱۳- مغرور- فصل بهار- سه پنجم هزینه- مکرر و حیلہ ■۱۴- گندم سوده‌شده- ابله- بهاباز ■۱۵- پدر اختراع- سردار شاه عباس که توانست متجاوزان بر تغالی راز بندر گمبرون بیرون کند و با ساخت ارگ جدید آن را بندسر عباس بنامد